



محبتی که کور می‌کند/ عرفان برای چه کسی سم است

کسی که کسی را دوست دارد همه نگاهش به نگاه دوستی و حب است. لذا عین‌المحب از دیدن عیب‌های محبوب خودش کور می‌شود، نمی‌تواند عیب‌های محبوبش را ببیند، اگر هزار نفر هم بگویند فلانی، فلان عیب را دارد، چون دوستش دارد، می‌گوید: نه!

کسی که کسی را دوست دارد همه نگاهش به نگاه دوستی و حب است. لذا عین‌المحب از دیدن عیب‌های محبوب خودش کور می‌شود، نمی‌تواند عیب‌های محبوبش را ببیند، اگر هزار نفر هم بگویند فلانی، فلان عیب را دارد، چون دوستش دارد، می‌گوید: نه!

به گزارش خبرگزاری فارس، آیت‌الله روح‌الله قرهی مدیر حوزه علمیه امام مهدی (عج) حکیمیه تهران به مناسبت ماه مبارک رمضان به شرح دعای ابوحمزه ثمالی پرداخت که مشروح آن در ادامه می‌آید:

«مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ ذَلِيلِي عَلَيْكَ وَ حَيِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ وَ أَنَا وَاثِقٌ مِنْ ذَلِيلِي بِذَلَالَتِكَ وَ سَاكِنٌ مِنْ شَفِيعِي إِلَى شَفَاعَتِكَ»

***معرفت فرعون!**

عرض کردیم وقتی در دعا انسان با پروردگار عالم سخن می‌گوید نیاز خود را بیان می‌کند که اس و اساس دعا همین است و اعلام عجز خود و همچنین قادریت ذوالجلال و الاکرام را در همه دعاها می‌شود دید.

خود دعا هم من ناحیه الله از لسان معصوم است و معصومین عبد حقیقی خدا و روح حقیقی خدا هستند. خدا نیستند ولی تجلی‌گاه صفات و اسماء خدا هستند. خودشان هم فرمودند نعوذ بالله و نستجیر بالله به ما ربوبیت نبندید، ما اله نیستیم، خدا نیستیم، اما غیر از آن هر چه به ما بگویید کم است؛ چون تجلی اسماء و صفات خدا معصومین (ع) هستند. لذا کلامشان هم کلام ذوالجلال و الاکرام است.

همین دعای ابوحمزه گرچه به ظاهر به لسان زین العابدین، امام العارفین (صلوات الله و سلامه علیه) است، اما به حقیقت من ناحیه الله است. پس خود خدا به انسان یاد می‌دهد که چگونه با پروردگار عالم سخن بگوید و این خود دلالت عجز انسانی است.

لذا در این فراز عرضه می‌داریم که ای مولای من! این معرفت من به تو است که دلیل و رهبر بر من است که به سوی تو آمدم.

جلسه گذشته در باب این که معرفت چیست، نکاتی را عرض کردیم. منظور از آن «مَعْرِفَتِي» که اولیاء اینجا بیان می‌کنند، چیست و الا هرکسی از ناحیه خودش یک بعد معرفتی به پروردگار عالم دارد.

جلسه گذشته اشاره‌ای هم داشتیم که بدانید حتی کفار هم معرفت دارند منتها معرفت آن‌ها مع‌الأسف به انکار است. بارها عرض کردم بالصراحه تبیین می‌فرماید شما چه چیزی را تبیین می‌کنید. فطرت انسانی، نه فطرت مؤمن و مسلم؛ «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ». فطرت انسانی، فطرت الهی است که مع‌الأسف به فجور و نفس امّاره مغلوب می‌شود و کالمعدوم می‌شود اما در یک جاهایی هم می‌فهمد.

همان‌طور که خود فرعون می‌دانست و یک جایی هم اقرار می‌کند که «آمنت بربّ موسی». لذا این هم یک نکته مهم است منتها آن معرفتی که انسان را به سوی خدا ببرد، معرفت حقیقی است و معرفتی که ما را در گناه، در نفس دون، در این حالت ناسوتی نگاه بدارد، معرفت نیست. معرفت هست اما معرفت حقیقی نیست.

لذا نکته بسیار مهم این است که شاید عند الاولیاء منظور از این فراز این باشد که اگر کسی معرفت حقیقی پیدا کند، کما این که روایات شریفه هم داریم، او را می‌برد به سمت این که دیگر همه چیز را الهی می‌بیند «ذَلِيلِي عَلَيْكَ». برای او همه جا و همه چیز خداست. خلقت را، آفاق را، خودش را، موجودات را، از ریزترین تا درشت‌ترینش، همه و همه را خدا می‌بیند؛ چون فهمید و متوجه شد که جز پروردگار عالم، چیز دیگری در عالم موجودیت ندارد و همه موجودات تجلی خود خداست. این خیلی مهم است که همه چیز خداست، همه چیز قدرت اوست، قادریت اوست.

گرچه چون بحث اینجا بحث شب‌های ماه مبارک است و یک حال خاصی را دارد و باید متفاوت با شب‌های دیگر باشد منتها از طرفی هم نمی‌خواهم نکات عرفانی که عرفا بیان می‌کنند، عرض کنم اما نکته‌ای را عرض کنم که آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی در رشحات البحار تبیین می‌کنند. ایشان می‌فرمایند: همه مطالب رحمانیت و موجودیت، همه و همه، در باب قادریت خداست که خدا قادر متعال است. حضور من و شما قدرت خداست. اصل موجودیت‌مان قدرت خداست. موجودیت معصومین قدرت خداست. و الا اگر قدرت خدا نباشد، معصومین هم هیچ هستند و موجودیتی ندارند. منتها تفاوت معصومین (ع) این است که ایشان جایگاه حقیقی تجلی اسماء و صفات و حتی قدرت قادریت هستند. اینکه پیامبر از اینجا اشاره کند، شق القمر شود، قادریت خداست. جز خدا کسی نمی‌تواند این کار را انجام دهد. این‌ها نکات بسیار مهمی است.

به این نکته‌ای که عرض می‌کنم، خوب توجه کنید. گاهی تفاوت بین خالق و مخلوق به باریکی یک مو است. آن‌ها که مولی‌الموالی (ع) را خدا پنداشتند، چون از بس آنچه را که از اسماء و صفات خدا در مولی‌الموالی بود، دیدند؛ چون بعضی‌ها نمی‌بینند. - این هم یک نکته عالی و از نکته من النکات است - در باب معرفت و عرفان اولیاء خدا بیان می‌فرمایند: گاهی این تجلی اسماء و صفات، که اس و اساس آن حضرات معصومین هستند، برای دیگران تجلی ندارد. دلیلش هم این است که کسی که به فجور گرفتار شد، کسی که قس قلب شد، دیگر غرق در گناه شد معلوم است کور می‌شوند، دیگر نمی‌بینند که قرآن هم می‌فرماید: «صُمُّ بَكْمُ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ».

لذا یک عده از بس اسماء و صفات الهی در امیرالمؤمنین برای آن‌ها تجلی پیدا کرد، امیرالمؤمنین را خدا دیدند، منتها چون قدرت درک این مسئله را نداشتند که این‌ها من ناحیه الله است، تصور کردند خود امیرالمؤمنین خداست و علی‌الله‌ای شدند و گرفتار شدند. یک عده هم برعکس؛ این مطلب را متوجه نشدند و درک نکردند ولذا امیرالمؤمنین را هم یک فرد خوب نهایتاً فقط از صحابه و خیلی بالاتر داماد پیامبر دانستند اما نفهمیدند که امیرالمؤمنینی، به واسطه داماد پیامبر بودن نیست، امیرالمؤمنینی، به واسطه صحابه بودن و هاشمی بودن و این‌ها نیست. امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین است. لذا هم آن‌ها اشتباه کردند و هم این‌طرفی‌ها اشتباه کردند

لذا مرز بین خالق و مخلوق شاید به باریکی مو باشد. نکته بسیار مهمی است. یعنی چه به باریکی مو؟ یعنی همان‌طور که عرض کردیم ما که نمی‌توانیم خدا را ببینیم. ما حتی نمی‌توانیم اسماء و صفات پروردگار عالم را درک کنیم. این‌ها نازل می‌شود. در چه کسی نازل می‌شود؟ چون ما در عالم ناسوتی و جسمانی هستیم، در جسم نازل می‌شود. نه نستجیر بالله خدا نازل شود، اسماء و صفاتش، آن هم نه خود اسماء و صفاتش، اسماء و صفات نازل‌هاش؛ چون هرچه باشد ما مخلوقیم، هرچه باشد امیرالمؤمنین مخلوق است، هرچه باشد خود پیامبر مخلوق است. البته معصومین مخلوق هستند منتها نه آن مخلوقی که ماییم. «ها علی بشر کیف بشر/ربه فیه تجلی و ظهر». در او قرار گرفت تجلی، نه الوهیت. اشتباه نشود. لذا باید خیلی دقت کنید.

این نکات را خیلی مواظبت کنید، چون مسائل عرفانی ریز و دقیق است. اگر یک سؤالی برایتان پیش آمد، سریع به اولیاء خدا و اهلش عرضه کنید که یک موقع گرفتار نشوید. یک موقع شما هم خدا را جسمانی نبینید یا ائمه را خدا نبینید که آن هم همان جسمانی دیدن خدا می‌شود. خیلی نزدیک است. این حال، حال عجیبی است و این باریکی به قدری است که عزیزان من! اگر انسان هادی نداشته باشد، گرفتار و بیچاره می‌شود؛ یا از این‌ور می‌افتد یا از آن‌ور و شیطان همین را از انسان می‌خواهد. شیطان یک عده را با منکر بودن ولایت بدبخت کرد و یک عده را هم شیطان با الوهیت دادن به ولایت بدبخت کرد. خیلی باریک است.

*مطالب عرفانی برای چه کسانی سم مهلک است؟

برای همین بعضی از بزرگان و اولیاء بعضی از چیزها را در سینه نگاه می‌دارند و الا به اهلش که مثلاً یکی دو نفر را پیدا کنند، نمی‌گویند و به نظر می‌رسد بعضی از چیزها را هم به آن‌ها هم نمی‌دهند و با خود می‌برند. چون خیلی خطر دارد. لذا جلسه گذشته هم عرض کردم بیان کردند آنچه که سلمان می‌دانست، آن سلمان محمدی (ص)، اگر اباذر متوجه می‌شد، به قاتل سلمان درود می‌فرستاد.

لذا خیلی باید مراقب بود. «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» تا این شرح صدر نباشد، درک خیلی از مطالب محال است. لذا بعضی از بزرگان و خود عرفای عظیم‌الشأن بیان می‌فرمایند که برای بعضی ورود به مطالب عرفانی سم مهلک است، گرچه خود عرفان خوب است. چرا؟ چون وقتی کسی شرح صدر پیدا نکرده باشد، ورود پیدا کند، مثل این می‌ماند که هنوز کسی کلاس اول و دوم را نگذرانده باشد، به مقطع دکترا و فوق دکترا برو. از باب تمثیل عرض می‌کنم و در مثال مناقشه نیست. لذا این نکته بسیار مهم است.

«مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ ذَلِيلِي عَلَيَّكَ». طبعاً این معرفت هم که «ذَلِيلِي عَلَيَّكَ» است، نسبی است. این فراز را همه می‌خوانیم. این فراز را زین‌العابدین، امام‌العارفین بیان کردند، ابوحمزه هم خوانده و بیان کرده، بعد از آن‌ها هم خیلی‌ها خواندند و بیان کردند، خود معصومین هم که می‌خوانند و بحثش جداست، من و شما هم می‌خوانیم اما خواندن زین‌العابدین کجا، خواندن معصومین (ع) کجا، تبیین آن‌ها کجا، و تبیین ابوحمزه کجا؟! تفاوت بسیار زیاد است بین آنچه که زین‌العابدین، امام‌العارفین (ع) می‌فرمایند «مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ ذَلِيلِي عَلَيَّكَ»، آنچه که حضرت حَجَّت (روحی له الفداء) می‌فرمایند «مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ ذَلِيلِي عَلَيَّكَ» و آنچه که شیخنا الاعظم بیان می‌فرماید و آنچه که ابوحمزه می‌گوید و آنچه که دیگران می‌گویند. همه هم می‌خوانیم اما این‌طور نیست که تصوّر کنیم پس این دعایی که همه با هم می‌خوانیم، یک دعاست. همه این دعا را می‌خوانیم اما همه یک دعا را نمی‌خوانیم.

یا همه دعای کامل می‌خوانیم اما همه یک دعای کامل نمی‌خوانیم؛ یعنی نسبی است، هر کس یک دعای کامل می‌خواند. دعای کامل مولی‌الموالی کجا، دعایی که خود کامل از مولی‌الموالی گرفت کجا و دعای کمیلی که من و شما می‌خوانیم کجا! خود من و شما هم که می‌خوانیم، هرکس یک جور می‌خواند. شما یک مقدار متوجّه شوی، یک نفر دیگر بیشتر یا کمتر متوجّه می‌شود. نسبت به آن سعه‌ی صدر و شرح صدر انسانی است. پس اینجا هم بدانید «مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ ذَلِيلِي عَلَيَّكَ» نسبی است.

اما من یک استدعای عاجزانه دارم. عزیزان! اگر مسئله‌ای به ذهنتان می‌آید، یک دفعه تصوّر نکنید که به‌به! به یک گنجینه‌ای رسیدید، خیر، مواظب باشید که خطورات شیطانی یا خطورات نفسانی نباشد. در درس اخلاق عرض کردیم که خطورات چهار نوع است: خطورات نفسانی، خطورات شیطانی، خطورات ملکی که بعضی جاها ملکوتی تبیین می‌شود و خطورات ربّانی. لذا بعضی از این مطالب یک موقع خطورات نفسانی یا خطورات شیطانی می‌شود. لذا نکته‌ای را که انسان فهمید باید بلافاصله عرضه بدارد که فریب شیطان و خطورات شیطانی نباشد. یکی از خطورات شیطانی هم همین است که می‌آید مباحث عرفانی را می‌گوید. عرض کردم «مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ ذَلِيلِي عَلَيَّكَ» برای هر کس نسبی است. لذا این که گاهی تبیین می‌شود حرکت کردن از عالم ناسوت به عالم لاهوت - که جلسه گذشته نکات عجیبی را در این باره بیان کردیم - یک موقع تصوّر نشود پس نستجیر بالله نعوذ بالله ذوالجلال و الاکرام هم یک ناسوتی پیدا کرد. این را باید خیلی مواظبت کرد.

*حبّ کورکننده

«وَ حُبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ» نکته‌ای که بسیار مهم است، این است که بعد از این «مَعْرِفَتِي»، حبّ تبیین شده است. خیلی عجیب است! من حب معمولاً اجازه نمی‌دهد معرفت به وجود بیاید آن وقت چطور اینجا با هم جمع شده است. روایتی را برای شما بخوانم که پیغمبر اکرم، محمد مصطفی (ص) تبیین می‌فرمایند: «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ». آیه «صُمُّ بُكْمٌ عُمًى» را عرض کردیم. اینجا هم پیامبر می‌فرمایند: عشق و محبت تو به چیزی باعث می‌شود کور و کُرت کند؛ یعنی دیگر معرفت به وجود نمی‌آید؛ چون بعضی بیان می‌کنند «حب یمنع المعرفة» این حالت را دارد. پس این یک روایت که حالا توضیحاتش را عرض می‌کنیم.

در جای دیگری مولی‌الموالی (ع) می‌فرمایند: «عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنْ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَ أَذْنُهُ صَمَاءٌ عَنْ قُبْحِ مَسَاوِيهِ». خیلی عجیب است، کسی که کسی را دوست دارد همه نگاهش به نگاه دوستی و حبّ است. لذا عین‌المحب، چشم عاشق و دوستدار، از دیدن عیب‌های محبوب خوش کور می‌شود، «عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنْ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ» نمی‌تواند عیب‌های محبوبش را ببیند. اگر هزار نفر هم بگویند فلانی، فلان عیب را دارد، چون دوستش دارد، می‌گوید: نه. «وَ أَذْنُهُ صَمَاءٌ عَنْ قُبْحِ مَسَاوِيهِ» و اگر بیایند به او بگویند فلانی زشتی‌هایی دارد، اصلاً این گوشش کر می‌شود. نمی‌شنود. نه معایب را می‌بیند و نه می‌شنود. هرچه به ظاهر زشتی هم بشنود، آن را به عنوان خوبی می‌داند.

در مثال مناقشه نیست و برای این که قریب به ذهن شود، عرض می‌کنیم. مثلاً اگر معشوقش به او درِ وری هم بگوید، بی ادبی و فحاشی هم بکند، این‌ها را نقل و نبات و حلوه و شیرینی می‌بیند؛ چون معشوقش است دیگر. تازه حتی یک موقعی خودش کاری می‌کند که مثلاً معشوقش به او بد و بیراه هم بگوید. دوست دارد. به تعبیر عامیانه می‌خواهد لُج طرف را دریاورد که دو تا به او درِ وری بگوید. می‌گویی: چرا این کار را می‌کنی؟ می‌گوید: دوست دارم. می‌گویی: برای چه دوست داری، مریضی؟! می‌گوید: دوستش دارم و مثلاً می‌خواهم یکی دو تا فحش هم به من بدهد.

علی‌ای حال حالت حبّ این نیست که معایب محبوب را نمی‌بیند و بدی‌هایش را هم نمی‌شنود، کر می‌شود «عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنْ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَ أَذْنُهُ صَمَاءٌ عَنْ قُبْحِ مَسَاوِيهِ».

فعلاً به همین دو روایت بسنده می‌کنیم. «مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ دَلِيلِي عَلَيْكَ وَ حُجَّتِي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ». فرمودند: حب؛ پس معرفت‌آور نیست. قبلش هم تبیین کرد: معرفت؛ این‌ها چطور است؟! این کدام حبّ است. ببینیم حالا این حبّ با آن محبّتی که بیان می‌کنند توأم با شفاعت است و با این عنوان معرفت که قبل بیان شد، چطور با هم جمع می‌شود. با هم بودن این فرازها خیلی عجیب است و یک نکته بسیار مهمّی دارد. جمع این‌ها به صورت ظاهر جمع ضدّین است و جمع ضدّین محال می‌شود. دو سه نکته ناب است که عرفای عظیم الشّأن در باب حب الله تبیین کردند که به فضل و کرم الهی جلسه آینده محضر مبارکتان عرض می‌کنیم. محبّتم «و حُجَّتِي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ» واسطه شفاعت من است که حالا عرض می‌کنیم اتّفاقاً حبّ حقیقی، معرفت است و معرفت حقیقی، حبّ‌آور است.

پروردگارا! به اولیائت، به انبیائت، معرفت حقیقی به همه ما مرحمت بفرما.